

درس بیست و هشتم
بازنگری کتاب اول تورات
پیدایش ۱- خروج ۱

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود تعیین کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید برنامه خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر برنامه طریق عدالت را به شما تقدیم می‌کنیم.

ما هنوز تورات را مطالعه می‌کنیم. همانگونه که می‌دانید، تورات اولین کتاب از نوشته‌های انبیا است و خود به پنج کتاب دیگر تقسیم می‌شود. اولین قسمت پیدایش نام دارد. در برنامه گذشته خود کتاب پیدایش را به پایان رساندیم. امروز دومین قسمت از تورات را آغاز می‌کنیم که خروج نام دارد. کتاب خروج شامل داستانهای عجیب و حیرت‌انگیزی است از رهایی بنی‌اسرائیل از اسارت در سرزمین مصر به دست خدا.

پیش از اینکه به کتاب خروج پردازیم، بیایید نگاهی بیندازیم به آنچه که در کتاب اول کتاب مقدس خواندیم. مهم است که چشم‌اندازی کامل از کتاب پیدایش داشته باشیم، زیرا کتاب پیدایش بنیادی است که خدا قرار داده است تا ما بتوانیم آنچه را که در دیگر کتب انبیا نوشته شده است درک کرده و به آن ایمان بیاوریم.

آیا اولین آیه کتاب پیدایش را به یاد دارید؟ در آیه اول پیدایش می‌خوانیم: «در ابتدا خدا آسمانها و زمین را آفرید.» این بسیار مهم است. «در ابتدا خدا!» هنگامی که چیزی وجود نداشت، یک نفر وجود داشت. و آن خدا بود! سپس دیدیم که چگونه خدا میلیونها فرشته مقدس آفرید، تنها با قدرت کلام ازلی و روح قدوس خود. خدا فرشتگان آفرید تا او را خدمت کنند و تا به ابد او را بپرستند. در میان فرشتگان، فرشته‌ای بود که از همه زیباتر و و حکیم‌تر بود. و آن فرشته زهره بود. اما کتاب مقدس به ما می‌گوید زمانی فرا رسید که مغرور شد و خدا را در دل خود حقیر شمرد. زهره و دیگر فرشتگان توطئه چیدند که بر علیه خدا بشورند. با اینحال، هیچکس نمی‌تواند بر خدا غلبه کند. خدا نمی‌تواند کسانی را که بر علیه او می‌شورند تحمل کند. از این رو خدا شیطان و فرشتگان شریر را از حضور خود راند و نام شیطان را، که به معنای دشمن است، بر زهره نهاد. و پس از اینکه خدا شیطان و فرشتگانش را بیرون کرد، آتش جهنم را برای آنها خلق کرد. کتاب مقدس می‌گوید که خدای عادل در روز داوری، شیطان و تمامی همراهانش را به آتش خواهد افکند.

سپس خواندیم که خدا برای انسانهایی که قصد داشت آنها را خلق کند، دنیایی خلق نمود. انسان مهم‌ترین مخلوقی است که خدا خلق کرده است، زیرا انسان به صورت خدا آفریده شد! خدا می‌خواست رابطه‌ای عمیق و عالی با انسان داشته باشد. به همین خاطر است که او ذهنی در انسان قرار داد تا بتواند خدا را بشناسد، قلبی به او داد که بتواند خدا را دوست داشته باشد، و اراده‌ای به او بخشید که بتواند از خدا اطاعت نماید.

سپس، دیدیم که خدا انسانهایی را که آفرید در آزمایش قرار داد. خدا به آدم هشدار داد: «از همه درختان باغ بی‌ممانعت بخور؛ اما از درخت معرفت نیک و بد زنه‌ار نخوری، زیرا روزی که از آن خوردی، هر آینه خواهی مرد.» یعنی: تا به ابد از من جدا خواهی شد!

با اینحال دیدیم که اجداد ما، آدم و حوا اطاعت از شیطان و خوردن از درختی را که خدا آن را منع کرده بود انتخاب کردند. از این رو کلام خدا می‌فرماید: «همچنان که بوساطت یک آدم گناه داخل جهان گردید و به گناه موت؛ و به اینگونه موت بر همه مردم طاری گشت.» (رومیان ۵: ۱۲) درست به مانند اینکه بیماری مسری‌ای در میان انسانها شایع شده باشد. به خاطر گناه آدم همه ما گناهکاریم. به خاطر گناه آدم همه لیاقت همه مرگ و رویارویی با داوری خدا است.

سپس دیدیم که خدا آدم و حوا را به خاطر گناهشان از باغ بهشت بیرون کرد. با اینحال، خدا پیش از اینکه آنها را بیرون کند، اعلام کرد که قصد دارد نجات‌دهنده‌ای را برای نجات آدم و حوا از سلطه شیطان و عقوبت گناه به زمین بفرستد. خدا بر طبق تدبیر عالی خود برای نجات گناهکاران نقشه‌ای داشت. نقشه او این بود که انسانی کامل را که به گناه آدم آلوده نباشد، به این دنیا بفرستد. این انسان عادل با میل و اراده خود، حاضر شد خون خود را برای گناه بنی آدم بریزد. خدا بدین طریق، می‌توانست گناه انسانها را ببخشد، بدون اینکه عدالت خود را نادیده انگارد. حقیقتاً آنچه خدا در مورد نجات‌دهنده وعده داده بود، وعده‌ای بسیار عجیب بود! سپس دیدیم که چگونه خدا آن وعده عالی را با قربانی چند حیوان و تهیه لباس از پوست آنها برای آدم و حوا تأیید کرد. خدا به آدم و حوا تعلیم می‌داد که «مزد گناه موت است» و «بدون ریختن خون آمرزشی نیست.»

پس از آن در مورد اولین فرزندان آدم خواندیم. دیدیم که هابیل بره‌ای بی‌عیب به حضور خدا قربانی کرد، که در واقع خود نمادی بود از نجات‌دهنده‌ای که به این دنیا می‌آمد و برای گناهکاران جان خود را می‌داد. و دیدیم که قائن، سعی کرد با سعی و تلاش انسانی خود به خدا نزدیک شود، و آنچه را که بر زمین کشت کرده بود به خدا تقدیم کرد. از این رو کتاب مقدس می‌گوید: «خداوند هابیل و هدیه او را منظور داشت، اما قائن و هدیه او را منظور نداشت.» چرا خدا قربانی قائن را نپذیرفت؟ زیرا شریعت خدا نمی‌گوید: «مزد گناه اعمال نیکو است!» بلکه، می‌گوید: «مزد گناه موت است!» و «بدون ریختن خون آمرزش نیست!» خدا از قائن خواست تا توبه کند و راه عدالتی که خود مقرر کرده بود بپذیرد، اما قائن خشمگین شد، و برادر کوچکتر خود هابیل را کشت.

اکثر فرزندان آدم پیرو قائن بودند، تا حدی که کلام خدا می‌گوید در زمان نوح خدا «دید که شرارت انسان در زمین بسیار است، و هر تصور از خیالهای دل وی دائماً محض شرارت است.» خدا به خاطر دل پر از شرارت انسان، خواست دنیا در زیر آب غرق کند تا گناهکاران عصیانگر را از روی زمین پاک کند. در آن زمان پر از شرارت تنها نوح بود که به خدا ایمان داشت، خدایی که به او فته بود کشتی بزرگی بسازد، تا پناهگاهی

باشد برای تمام کسانی که می‌خواهند وارد آن شوند. در حالیکه نوح مشغول ساختن کشتی بود خدا در این به انتظار گناهکاران بود. با اینحال هیچکس توبه نکرد و وارد کشتی نشد. جز نوح و خانواده‌اش.

نوح سه پسر داشت، سام، حام و یافث. ابراهیم نبی ز نسل سام بود. دیدیم که خدا به ابراهیم گفت خانه پدری خود را ترک کند و به سرزمین کنعان برود. خدا قصد داشت از ابراهیم امتی جدید بوجود آورد که از آن امت نبی خدا و نجات‌دهنده دنیا ظهور کند. به همین دلیل خدا به ابراهیم گفت، «تو برکت خواهی بود... و از تو جمیع قبایل دنیا برکت خواهند یافت.» (پیدایش ۱۲:۲، ۳)

سپس، ابراهیم در سن پیری همانگونه که خدا وعده داده بود صاحب پسری به نام اسحاق شد. اسحاق، یعقوب را آورد و یعقوب که نام اسرائیل را بر روی نهاده بود دوازده پسر آورد. و از دوازده پسر یعقوب امتی که خدا به ابراهیم وعده داده بود، یعنی امت اسرائیل بوجود آمد.

در سه برنامه گذشته، داستان اسارت پسران یعقوب را، مخصوصاً پسر یازدهم، یوسف را بررسی کردیم. برادران بزرگ یوسف از او متنفر بودند، اما خدا او را برکت داد و او را حاکم مصر کرد. پس از آن خشکسالی‌ای در سرزمین مصر و کنعان به وقوع پیوست، و فلاکت و بدبختی به همراه آورد. در نتیجه یعقوب و پسرانش چیزی برای خوردن نداشتند. و هنگامی که یعقوب شنید که در مصر غله بسیار است، پسران خود را به آنجا فرستاد. سپس دیدیم که چگونه یوسف هویت خود را بر برادران خود فاش ساخت، آنها را بخشید، و خانواده و تام برادرانش را به مصر آورد. این رو می‌بینیم که در پایان کتاب مکاشفه دیگر بنی اسرائیل در سرزمین کنعان، سرزمینی که خدا به ابراهیم وعده داده بود، نیستند، بلکه در مصر. با اینحال این واقعه خود تحقق آنچیزی بود که خدا سالها پیش به ابراهیم گفته بود:

«یقین بدان که ذریت تو در زمینی که از آن ایشان نباشد، غریب خواهند بود، و آنها را بندگی خواهند کرد، و آنها چهارصد سال ایشان را مظلوم خواهند داشت. و بر آن امتی که ایشان بندگان آنها خواهند بود، من داوری خواهم کرد. و بعد از آن با اموال بسیار بیرون خواهند آمد.» (پیدایش ۱۵:۱۳، ۱۴)

خدا در تمام وقایعی که بر بنی اسرائیل رخ داد دست داشت چرا خدا اجازه داد نوادگان ابراهیم، اسرائیلیان در مصر ساکن شوند، در حالیکه سرزمین کنعان را به آنها وعده داده بود؟ زیرا خدا می‌خواست جلال و قدرت خود را توسط وقایعی که در سرزمین مصر رخ می‌داد آشکار سازد. خدا قصد داشت با قدرت عظیم و خارق‌العاده خود بنی اسرائیل را نجات بخشد، تا همه بدانند که او شاه شاهان؛ رب‌الآرباب، خدای قادر است. حال، شنوندان عزیز، در دقایق باقیمانده برنامه امروز، می‌خواهیم باب اول کتاب پیدایش را برایتان بخوانیم. کتاب مقدس می‌گوید:

و یوسف و همه برادرانش، و تمامی آن طبقه مردند. و بنی اسرائیل بارور و منتشر شدند، و کثیر و بی‌نهایت زورآور گردیدند و زمین از ایشان پر گشت. اما پادشاهی دیگر بر مصر برخاست که یوسف را شناخت، و به قوم خود گفت: «همانا قوم بنی اسرائیل از ما زیاده و زورآورترند. بیاید با ایشان به حکمت رفتار

کنیم، مبادا زیاد شوند. و واقع شود که چون جنگ پدید آید، ایشان نیز با دشمنان ما همداستان شوند، و با ما جنگ کرده، از زمین بیرون روند.»

پس سرکاران بر ایشان گماشتند، تا ایشان را به کارهای دشوار ذلیل سازند، و برای فرعون شهرهای خزینه، یعنی فیتوم و رعسپیس را بنا کردند. لیکن چندان که بیشتر ایشان را ذلیل ساختند، زیادتر متزاید و منتشر گردیدند، و از بنی اسرائیل احتراز می نمودند. و مصریان از بنی اسرائیل به ظلم خدمت گرفتند. و جانهای ایشان را به بندگی سخت، به گل کاری و خشت سازی و هر گونه عمل صحرائی، تلخ ساختندی. و هر خدمتی که بر ایشان نهادندی به ظلم می بود. و پادشاه مصر به قابله های عبرانی که یکی را شفره و دیگری را فوعه نام بود، امر کرده، گفت: «چون قبله گری برای زنان عبرانی بکنید، و بر سنگها نگاه کنید. اگر پسر باشد او را بکشید، و اگر دختر بود زنده بماند.» لکن قابله ها از خدا ترسیدند، و آنچه پادشاه مصر بدیشان فرموده بود نکردند، بلکه پسران را زنده گذاردند.

پس پادشاه مصر قابله ها را طلبیده، بدیشان گفت: «چرا این کار را کردید، و پسران را زنده گذاردید؟» قابله ها به فرعون گفتند: «از این سبب که زنان عبرانی چون زنان مصری نیستند، بلکه زورآورند، و قبل از رسیدن قابله می زایند.» و خدا با قابله ها احسان نمود و قوم کثیر شدند، و بسیار توانا گردیدند. و واقع شد چونکه قابله ها از خدا ترسیدند، خانه ها برای ایشان بساخت. و فرعون قوم خود را امر کرده گفت: «هر پسری که زاییده شود به نهر اندازید، و هر دختری را زنده نگاه دارید.»

در اینجا فصل اول کتاب خروج به پایان می رسد. به یاری خدا، در برنامه بعدی، این داستان خارق العاده را بررسی خواهیم کرد و خواهیم دید که مردی را برمی گزیند تا بنی اسرائیل را از دست فرعون، پادشاه شریر مصر برهاند. آیا نام این مرد را می دانید؟ بله، او موسی، نبی خدا است.

از اینکه به برنامه ما گوش دادید بسیار متشکریم. اما به یاد داشته باشید:

«زیرا همه چیزهایی که از قبل مکتوب شد، برای تعلیم ما نوشته شد تا به صبر و تسلی کتاب

امیدوار باشیم.» (رومیان ۱۵: ۴)

خدا به شما برکت دهد.